



## درس فراه فقہ استاد حاج سید مجتبیٰ نورمفیدی

موضوع کلی: القول فیما یجب فیہ الخمس - الخامس: ما یفضل عن مؤونة السنة  
 تاریخ: ۲۵ دی ۱۳۹۵  
 موضوع جزئی: مسأله بیست و یکم - بررسی احتساب اداء الدین من المؤونه - حق در مسأله  
 مصادف با: ۱۵ ربیع الثانی ۱۴۳۸  
 سال هفتم  
 جلسه: ۴۷

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

### ملاک اختلاف اقوال در مسأله

در جلسات گذشته در مورد احتساب اداء الدین من المؤونه یا عدم احتساب آن من المؤونه، انظار و آراء مختلفی بیان شد. اگر بنا باشد این اقوال بر اساس ملاک و معیار دسته بندی شود، می توان گفت فی الجمله این اقوال بین دو دسته قرار داده می شوند.

۱. یک دسته انظاری است که برای اداء دین موضوعیت قائل هستند.

۲. دسته دیگر آراء و انظاری است که برای اداء دین طریقت قائل شده اند.

علت اینکه عرض شد «فی الجمله» برای این است که در یک مواردی، از این ملاک تبعیت نشده است.

### ملاک موضوعیت

مقصود از اینکه گفته شده اداء الدین موضوعیت دارد، این است که خود اداء دین یکی از مؤونه‌ها محسوب شود؛ همانطور که مسکن، خوراک و پوشاک بعداً من المؤونه، اداء دین نیز صرف نظر از اینکه منشأ دین چه بوده و در چه زمانی حاصل شده، خودش جزء مؤونه‌ها است.

دلیل: نظریه موضوعیت بر این اساس استوار است که اداء دین یک امر واجب شرعی است. یعنی کسی که ذمه اش مشغول به حق و مال کسی شده، بر او واجب است که خودش را از این ذمه رها کند. به همین جهت در نظر کسانی که برای اداء دین موضوعیت قائل هستند، عنوان مؤونه بر اداء دین صدق می کند. یعنی این افراد می گویند: «اداء الدین یکون من مصادیق المؤونه»؛ و اگر اداء دین از مصادیق مؤونه قرار گرفت، قهراً مستثنی از خمس است و بعد از اداء دین اگر چیزی زائد آمد، خمس آن داده می شود.

پس مقصود از اینکه اداء دین به نحو موضوعیت مورد ملاحظه قرار گیرد این است که: اداء دین چون شرعاً واجب است، قهراً از مصادیق مؤونه محسوب می شود و لذا [مثل سایر مواردی که استثناء می شوند] مستثنی از خمس است.

### ملاک طریقت

مقصود از طریقت این است که اداء دین بما هو اداء دین، مؤونه نیست. بلکه اگر دین صرف در مؤونه شده باشد، اداء آن نیز یکون من المؤونه و اگر صرف در مؤونه نشده باشد اداء آن نیز جزء مؤونه محسوب نمی شود. بنابراین اگر دین برای غیر مؤونه صرف شده باشد، صدق عنوان مؤونه بر اداء آن نیز نمی شود و از خمس مستثنی نیست.

**دلیل:** قائلین به این قول، قبول دارند که تخلیص از ذمه واجب است و کسی که دین و قرضی به گردن اوست، باید خود را از این دین و قرض نجات دهد؛ ولی اینطور نیست که بر هر دینی که انسان وظیفه دارد آن را بپردازد، عنوان مؤونه صدق کند. به نظر این عده، عرف در اینجا یک فرقی بین دیون می‌گذارد و می‌گوید اداء بعضی از دیون جزء مؤونه به حساب می‌آید و اداء بعضی از دیون، جزء مؤونه نیست؛ آن دیونی که صرف در مؤونه شده از نظر عرف جزء مؤونه است و دیونی که صرف در مؤونه نشده، عنوان مؤونه بر آنها صدق نمی‌کند. پس مبنای قائلین به طریقت این است که در کنار وجوب شرعی اداء دین، یک مسأله دیگر را هم ملاحظه می‌کنند و آن هم اینکه عرف همه جا عنوان مؤونه را منطبق نمی‌بیند و فقط وقتی اداء الدین را به عنوان مؤونه می‌شناسد که دین صرف در مؤونه شده باشد.

این اقوالی بود که در جلسات گذشته عرض شد لکن باید دید حق در مسأله چیست و سپس با یک نگاه اجمالی، آن اقوال را مورد بررسی قرار داد.

### **حق در مسأله**

ادعای ما این است که حق در این مقام، قول ششم است البته با یک تفاوتی که اجمالاً عرض خواهد شد.

برای اینکه حق در مسأله روشن شود ابتدا اموری را به عنوان مقدمه ذکر می‌کنیم

#### **امر اول**

دین تارة اختیاری است و اخری قهری است. دین اختیاری مثل مواردی که انسان اختیاراً قرض می‌گیرد و برای نیازهایش مصرف می‌کند. دین قهری مثل قیم متلفات و اروش جنایات. یعنی دین قهری هم دو دسته است:

یک دسته مثل قیم متلفات است و یک دسته مانند دیه و ارش جنایت است. پس در واقع کانه دین بر سه قسم است:

۱. دین اختیاری ۲. دین قهری از قبیل قیم متلفات ۳. دین قهری ناشی از جنایت؛ مثل دیه ناشی از نقص در عضوی از اعضای شخص.

#### **امر دوم**

آنچه از خمس استثناء شده مؤونه سنه است و آلا اگر دلیل استثناء نبود در مطلق فوائد گفته می‌شد خمس واجب است. تنها چیزی که استثناء شده [آن هم به واسطه دلیل خاص]، مؤونه سنه است.

#### **امر سوم**

همانگونه که می‌توان عین ربح را صرف در مؤونه کرد، دین را نیز می‌توان صرف در مؤونه کرد یعنی کسی قرض بگیرد و مؤونه‌اش را با آن پوشش دهد و اجمالاً بعد از محل ربح آن را جبران کند. اصل این مسأله مسلم است که آن مقداری که مستثنی شده لازم نیست عین ربح باشد، بلکه خود ربح یا مایعاده از خمس استثناء شده است.

#### **امر چهارم**

اساس اختلاف در این مسأله به یک چیز برمی‌گردد و آن هم صدق عنوان مؤونه بر اداء دین و عدم صدق آن است. به طور کلی چه آنهایی که رأساً قائل به موضوعیت هستند و چه آنهایی که مبنای طریقت را پذیرفته اند، همه حول یک محور اجتماع دارند و آن اینکه عنوان مؤونه صدق می‌کند یا خیر؟ آنهایی که می‌گویند اداء دین به نحو موضوعیت مورد ملاحظه

قرار می‌گیرد، در واقع نظرشان این است که خود اداء دین یصدق علیه عنوان المؤمنة. آنهایی هم که قائل به طریقت هستند می‌گویند اگر این دین صرف در مؤونه شده باشد، پس اداء آن نیز جزء مؤونه است و آلا فلا. به هر حال نظر این افراد به این است کجا عنوان مؤونه صادق است و کجا عنوان مؤونه صادق نیست. پس ریشه اختلاف این اقوال در واقع به یک امر برمی‌گردد و آن هم «صدق المؤمنة او عدم صدق المؤمنة» است؛ زیرا فرض این است که تنها چیزی که استثناء شده، مؤونه سنه است.

#### امر پنجم

حاکم به صدق عنوان مؤونه یا عدم صدق عنوان مؤونه عرف است. یعنی ما برای تشخیص مؤونه بودن یک شیء یا مؤونه نبودن، باید به عرف مراجعه کنیم و هر کجا که عرف حکم کرد به اینکه این مؤونه است، قهراً ما می‌پذیریم و هر کجا که عرف بگوید که مؤونه نیست، باید پذیرفته شود. دیگر در این مسیر فرقی بین صور مختلف نیست و سبق دین یا تقارن دین مهم نیست. ممکن است کسی که می‌گوید هر جایی که دین مقارن باشد، این استثناء می‌شود، نظرش این باشد که عرف اینجا را مؤونه می‌داند یا کسی که می‌گوید سبق الدین مانع استثناء است، شاید نظرش این است که عرف اینجا را مؤونه نمی‌داند. یا مسأله تمکن من الاداء یا عدم تمکن من الاداء دیگر مهم نیست. باقی ماندن مصروف یا باقی نماندن مصروف و تلف شدن آن اهمیتی ندارد بلکه همه چیز دائر مدار نظر عرف است.

#### امر ششم

از نظر عرف اداء الدین مطلقاً جزء مؤونه نیست. عرف در واقع اداء دینی را از مؤونه به حساب می‌آورد که در قبال، مؤونه باشد؛ یعنی این دین در مقابل مؤونه صرف شده باشد. درست است که انسان وقتی قرض بگیرد، اداء آن بر او واجب است لکن فرق است بین وجوب الاداء شرعاً و کون ادائه من المؤمنة. کانه قائلین به اینکه اداء الدین موضوعیت دارد در اینجا، بین وجوب شرعی اداء دین و کونه من المؤمنة خلط کرده اند.

این چنین نیست که هر چه اداء آن واجب باشد، جزء مؤونه باشد یا به تعبیر برخی من اهم المؤمن باشد. مثلاً کسی مبلغی را قرض گرفته و صرف لهو و لعب کرده است؛ آیا از نظر عرف اداء این دین جزء مؤونه است؟ اگر قرار بود اداء الدین موضوعیت داشته باشد، عرف نباید کاری به منشأ آن و سبب آن داشته باشد. این عده گمان می‌کنند که اداء الدین مطلقاً من المؤمنة است؛ چون می‌گویند این شخص الان به هر دلیلی بدهکار است و باید از این وضع و این بدهی نجات پیدا کند و این مقدم بر آن یک پنجمی است که باید به صاحبان خمس بپردازد.

عرض ما این است که آنچه بین دو مبنای موضوعیت و طریقت، به صواب و حق و حقیقت نزدیک است، مبنای طریقت است و بهترین شاهد بر آن این است که کسی که خود را مقروض کرده و این پول را صرف عیاشی و ... کرده است، عقلاء او را مذمت می‌کنند و چه بسا به عنوان تنبیه و جریمه می‌گویند این قرض را بدهد تا دیگر چنین کاری نکند. فرض هم این است که این منافاتی با اداء دین او ندارد. فقط در بعضی صور ممکن است اگر یک مقداری [یک پنجم مال] کسر شود نتواند بدهی اش را بپردازد. لذا ما این اطلاق را که در بعضی کلمات وارد شده رفع تخلص از دین و شغل ذمه من اهم المؤمن

مطلقاً، قبول نداریم. بله! اداء الدين في الجملة از مؤونه ها هست ولی نه مطلقاً، بلکه في الجملة بسته به این است که این دین برای چه منظوری محقق شده باشد.

پس در امر ششم عرض ما این شد که بین دو مبنای طریقت و موضوعیت، اصح مبنای طریقت است.

#### امر هفتم

اختلاف در طریقت اداء دین یا موضوعیت، در مورد دیون اختیاری و قهری من قبیل قيم المتلفات في الجملة است، نه دیون قهریه‌ای که از قبیل اُرش جنایت و دیه است؛ چون در مورد آنها طریقت معنا ندارد. کسی که عضوی از اعضای یک شخص را ناقص کرده، اگر مجبور می‌شود که دیه و اُرش دهد، در واقع در قبال این چیزی نصیب او نشده تا طریقت معنا پیدا کند. طریقت عمدتاً در جایی تصویر می‌شود که در قبال این دین یک مال و چیزی وجود داشته باشد. اگر این ابتداءً حاصل شده و در مقابل آن مصروفی وجود نداشته باشد، نمی‌توان قائل به طریقت شد.

پس طریقت را به نحو مطلق در مورد همه دیون نمی‌توان تصویر کرد. طریقت في الجملة در مورد بعضی از دیون تصویر می‌شود و آن هم دیونی است که در مقابل آن یک مصروفی باشد و ضمان ابتدائی نیست. اما در مواردی که ضمان ابتدائی است و در مقابل آن مصروفی نیست، طریقت معنا ندارد.

«الحمد لله رب العالمين»